

**«سرمایه اجتماعی» قفل‌های جنگ را باز کرد!**

«یحیی نیازی»، نویسنده و پژوهشگر دفاع مقدس از نقش مهم مشارکت اجتماعی مردم در سال‌های جنگ می‌گوید. روزهای جنگ، روزهایی خاص و تکرارنشدنی بود، روزهایی که مردم ایران دست‌خالی و بدون هیچ پشتوانه‌ای و در شرایطی که تازه از بحران روزهای قبل از پیروزی انقلاب...

[ ۲ ]

**هشت سال جنگ با سلاح «همدلی»!**

روایتی از تأسیس ستاد پشتیبانی جنگ در دانشگاه اصفهان

همه ما جنگ را خوب می‌شناسیم، جنگ برایمان یعنی گلوله و آتش، یعنی خرابی و آوارگی، یعنی داغ آدم‌هایی که دوستشان داریم، برادر، پدر، فرزند، همسر و رفیق...

[ ۳ ]

**زنی که فرمانده «گردان نانوها» بود**

همراه با «فاطمه ملکی» و روایت کتابش که این روزها از آن رونمایی شده است

[ ۳ ]

[ نویسنده ]  
[ قرآنه فرجی ]

**یکی یکی به هم رسیدیم و یکی شدیم!**

رنج دیدیم، زخم خوردیم، چشم‌هایمان تر شد، دلواپسی‌هایمان گل کرد. صداهايمان لرزيد، قلب‌هایمان غمگین شد. گل‌های توی باغچه بربر شدند، شمعدانی روی طاغچه خشک شد، سرفه افتاد به جان سینه‌ها، گردان رفت و گروهان برگشت. کربلای ۴ و ۵ را دیدیم، طریق القدس و بدر و خیبر و فتح‌المبین و بیت المقدس و محرم را هم، پیکرها پاره‌پاره شد، نمازها ترک برداشت. موج توی سرها، موج سواری کرد. دست‌ها و پاها رفتند، دست‌هایمان رو به خدا رفت؛ درست سر سجاده و گاهی موقع خواب، برادرهایمان رفتند. جنگ افتاد در دل مادرانمان و پدرهایمان غرق شدند در صبوری، کوچه‌ها مشکی پوش شدند و خاطره‌ها به‌صاف. بمباران، خانه و کاشانه‌هایمان را درید، دلهره آژیر خطر آرامشمان را بلعید و آرام در گوشمان گفت که رسم جنگ این است، جنگ شیوع پیدا کرد و ریشه انداخت به تن و وطنمان، تازه داشتیم خودمان را پیدا می‌کردیم که دنیا یک طرف و مایک طرف روبه‌روی هم ایستادیم؛ ایستادنی نابرابر. جنگ به ماتم میل شد و از آن روز دفاع جان گرفت. رد اشک‌ها ماسید روی چهره‌ها و همه باهم سرباز وطن شدیم. بی‌وجدان زد و زد و زد، دست بردار هم نبود، آمده بود چندروزه برسد به قلب سرزمینمان، خیال خام در سر داشت و توهم ترش داشته بود. ترس را ریختیم دور، دست‌هایمان به هم رسید، قلب‌هایمان در هم گره خورد، صداهايمان يکي شد و حرف‌هایمان مشترک، زن و مرد و بزرگ و کوچک هم نداشت، شدیم یک پیکر و یک واحد و قطع کردیم هر دستی را که دست‌درازی کرده بود به مشت‌ی از خاک سرزمینمان. انقلابمان تازه جوانه کرده بود، سلاح کم داشتیم و تجهیزات هم اندک بود؛ تحریم‌ها نیز دستش را انداخته بود بیخ گلوبان و اسیر گرداب شده بودیم، از زمین و هوا و دریا، مرز جنوب و غرب ایران خانه ما را می‌زدند، نامرد‌ها، خانه‌ها خراب می‌شد روی سر اهالی اش و شهید و شهیده بود که می‌نشست کنار اسم آدم‌ها. شمال و جنوب نداشت؛ شرق و غرب هم همین‌طور، همه شدیم یک پیکر، یک‌تن برای حفظ تمام وطن، کرد و لر و بلوچ و ترک و گیلک شدیم هم‌زبان؛ شدیم همدل؛ شدیم همراه؛ شدیم هم‌مسیر؛ آن‌هم برای درمان یک درد مشترک. شیعه و سنی و ارمی و آشوری و زرتشتی و کلیعی شانه‌به‌شانه هم ایستادیم و سینه سپر کردیم برای جانمان؛ برای ایرانمان. یکی، بسرو بسره‌ایش رافرستاد؛ یکی، بچه‌ها را سپرد دست مادر خانه و خودش راهی شد؛ یکی، طلا داد؛ یکی، پول داد؛ یکی، بافتنی بافت؛ یکی، نان پخت؛ یکی، کمک جمع کرد؛ یکی، لباس گرم آماده کرد؛ یکی، آذوقه فرستاد و یکی، مریا و کمپوت درست کرد؛ یکی هم دستش خالی بود؛ اما نامه نوشت و گفت: «دل‌مان با شما رزمنده‌هاست»، یکی، خیاطی کرد؛ یکی، لباس زخمی‌ها را رشت؛ یکی، ماشینش را داد؛ آن‌هم ماشینی که با آن روزگار خود و اهل و عیالش را می‌گذراند؛ یکی، هرچه داشت، بخشید و یکی یکی همه مایکی شدیم و هشت سال کنار هم و روبه‌روی دشمن یعنی ایستادیم تا نبض ایران مادرست بزند، تا حال خاکش خوب باشد، تا مبادا درخت‌های نخلش زانو بزنند. قلب‌هایمان یکی شدند و دست‌هایمان به هم رسیدند و شدند آغاز یک اتحاد، اتحادی که من و تو نداشت و همه باهم، ما شدیم؛ اتحادی که دنیا را خیره کرد...

# بسیاری

صفحه‌ان زیبا

ضمیمه پایداری / دوره جدید شماره ششم / ضمیمه شماره ۴۶۸۱، چهارشنبه ۲۶ مهر ۱۴۰۲

## ما هم جنگیدیم!



سخن نخست



### جنگ تحمیلی، صحنه کارزار دیگری برای زنان آفرید

از دهه ۴۰ تا پیروزی انقلاب اسلامی، زنان حضور گسترده‌تر و مستمری از خود نشان دادند و این به‌خاطر خودباوری بیشتری بود که امام خمینی (ره) در زنان پدید آورد و لیبیک آنان به دعوت امام (ره)، برای حضور سیاسی اجتماعی بوده است. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، زنان برای دفاع از انقلاب، به ایفای نقش‌های تازه‌تر و مؤثرتر در عرصه‌های جدیدتر پرداختند؛ از این رو، شرکت در بحران‌های گوشه‌وکنار کشور را جزو وظیفه خود دانستند. در دوران دفاع مقدس نقش پشتیبانی روانی و عاطفی نیروهای مسلح به زنان واگذار شد تا با روحیه‌دادن به سربازان، جنگ با موفقیت به پایان برسد. در جنگ تحمیلی زنان ایرانی، خودجوش و وظیفه‌حمایت‌رویی از رزمندگان را به دوش گرفتند و آن‌گونه که امام خمینی (ره) هم فرمودند: «به‌موجب عواطفی که بانوان ابراز کردند، برای جبهه، کارهای بسیار مفیدی را انجام دادند.» جنگ تحمیلی، پس از انقلاب اسلامی، صحنه کارزار دیگری برای زنان آفرید. آن‌ها از نخستین روزهای جنگ، همپای رزمندگان به ستیز با دشمن پرداختند. گاه تن‌به‌تن جنگیدند و گاه با پرداختن به امور جنگی، حضور مستقیم خود را در دفاع مقدس حفظ کردند. به‌تدریج و با طولانی‌شدن آن، جنگ به‌دیگر نقش‌های خدماتی زنان، نیاز پیدا کرد؛ از این رو، زنان به‌پشتیبانی از جبهه در پشت جبهه‌ها روی آوردند، به شهرها و خطوط جنگی رفتند تا به امداد و درمان جنگجویان بپردازند و در جبهه و پشت آن، به طرُق مختلف و اعجاب‌انگیز در تقویت روحیه رزمنده‌ها کوشیدند. جلوه دیگر همراهی خواهران، همسران و مادران را باید در تهیه و تدارک اجناس و اقلام موردنیاز رزمندگان و سربازان دید. زنان در حمایت مادی و لجستیکی از جبهه‌های جنوب و غرب، از جان و مال خود مایه گذاشتند و صحنه‌های به‌یادماندنی و فراموش‌نشدنی فراوانی را خلق کردند. آن‌ها برای رزمندگان شال و کلاه می‌بافتند و برای سربازان لباس و ملحفه می‌دوختند و غذای گرم می‌پختند. زنان در طول دوران دفاع مقدس در مساجد، منازل، مدارس و هر مکان دیگری که امکان تأسیس یک هسته و مرکز پشتیبانی وجود داشت، به جمع‌آوری کمک‌های مردمی، بسته‌بندی، ارسال آن و نیز ارائه سایر خدمات، می‌پرداختند.

دبیرگروه پایداری  
زینب تاج‌الدین



# «سرمایه اجتماعی» قفل‌های جنگ را باز کرد!

«یحیی نیازی»، نویسنده و پژوهشگر دفاع مقدس، از نقش مهم مشارکت اجتماعی مردم در سال‌های جنگ می‌گوید

     ↓
دیوگروه یاداری
     ↑
زینب تاج‌الدین

«**روزهای جنگ، روزهایی که مردم ایران دست‌خالی و بدون هیچ پشتوانه‌ای و در شرایطی که تازه از بحران روزهای قیبل از پیروزی انقلاب رها شده بودند و نفس راحت می‌کشیدند، با پدیده‌ای به نام «جنگ»، آن‌هم از نوع «تحمیلی» روبه‌رو شدند. آن‌ها در مقابل سدام و رژیم بعثی اش و همه کشورهایی که مستقیم و غیرمستقیم حمایتش می‌کردند، ایستادند و نه تنها خم به ابرو نیاوردند، بلکه هشت سال بی‌دریبی، باتلاش و همت نیروهای نظامی و رزمندگان در خط مقدم و پشتیبانی نیروهای مردمی در شهرها و روستاها، صحنه‌هایی تأثیرگذار و تکرارناشدنی را به نمایش گذاشتند. شاید مهم‌ترین دارایی مردم ایران در آن روزها، همدلی و کنارهم‌بودنشان بود؛ همان مؤلفه‌ای که به تعبیر یحیی نیازی، نویسنده و پژوهشگر دفاع مقدس، می‌شود: «سرمایه اجتماعی». دشمن فکر همه چیز را کرده بود؛ الا مردم و پشتوانه مردمی و مشارکت اجتماعی شان و همین شد که تمام معادلاتش درباره ایران و حمله نظامی به آن را، به‌هم ریخت. گفت‌وگو با یحیی نیازی، پژوهشگر دفاع مقدس، مروری بر موضوع‌هایی است که سرمایه اجتماعی مردم ایران در هشت سال جنگ تحمیلی را قوت بخشید و آن‌ها را در این جنگ نابرابر به پیروزی رساند. **↓****

همه‌می‌دانیم که شهرویر۵۹ جنگ در شرایط بسیار بدی به کشور ما تحمیل شد و ایران از هیچ آمادگی لازم برای ورود به میدان نبود؛ راندانشت؛ اما چطور همه معادلات کشوری مثل عراق و پشتیبانانش به‌هم می‌ریزد؟

جنگی که به ما تحمیل شد، در بازه زمانی اتفاق افتاد که کشور از رژیم گذشته به رژیم جدید در حال گذر بود و به همین خاطر ساختارهای نظامی کشور انسجام لازم را نداشت؛ همچنین از نظر وضعیت اقتصادی، در شرایط بسیار بدی قرار داشت. ذخایر به‌شدت کاهش پیدا کرده بود؛ ساختارهایی همچون سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نیز که برای حفاظت از انقلاب ایجاد شد بودند، همگی نوپا و عمدتاً برای انجام کارهای انتظامی تکمیل شده بودند. نهادهایی مثل جهاد سازندگی نیز صرفاً برای رسیدگی به کشاورزان و کمک به آن‌ها در امر کشاورزی ایجاد شده بودند. از طرف دیگر، اگر کنش و واکنش‌های حداقل چهار محیط اثرگذار (محیط ملی ایران، محیط

عراق، محیط منطقه‌ای و محیط بین‌المللی) را در این مقطع نگاه کنیم، متوجه می‌شویم در آن زمان، کشور ما در موضعی قرار داشت که می‌شد به آن حمله کرد؛ به خصوص در محیط ملی عراق با وجود سدام به عنوان رئیس حزب بعث و رئیس‌جمهور عراق و اختلاف‌های مرزی که از دیرباز با ایران وجود داشت. سدام مدت‌ها منتظر فرصتی برای حمله به کشور ما بود و به‌نوعی این شرایط آن زمان، برایش ایجاد شده بود؛ از طرف دیگر، استیکار جهانی نیز به دلیل تعارض منافع در منطقه غرب آسیا و خاورمیانه، به‌خصوص در حوزه خلیج فارس، شرایط را مساعد می‌دید تا با استفاده از ظرفیتی که در کشور عراق و به‌واسطه حزب بعث و سدام به‌وجود آمده، به میدان بیاید و اصطلاحاً طومار انقلاب اسلامی را در هم بپیچد. اینجاست که در یک نگاه منطقی متوجه می‌شوی برداش‌ها کاملاً صحیح و کفه ترازو صد‌درصد به نفع آن‌هاست؛ به نفع عراق و استیکار جهانی؛ اما آنچه در این میان محاسبه

نشده، موضوع «سرمایه اجتماعی و نیروهای مردمی» است.

اشاره کردید به موضوع سرمایه اجتماعی که به دنبالش مشارکت اجتماعی می‌آید. فکر می‌کنید این مؤلفه چقدر قدرت برای تغییر همه معادلات نظامی دشمن داشت؟

شما وقتی این مؤلفه را در کنار ضعف ساختارهای نظامی، عدم ثبات بین هیئت حاکمه، شکل‌نگرفتن نظامات، کاهش ذخایر آزری، مشکل صدور نفت و… می‌گذارید، نقطه مجهولی در معادله نمی‌بینید؛ اما در این معادله، آن‌ها به یک موضوع توجه نکرده بودند؛ به قدرت نهفته مردمی یا همان سرمایه اجتماعی؛ قدرتی که با پیام یک رهبر الهی و یک مرجع تقلید، مردم را به میدان آورد و معادلات دشمن را برهم زد.

سرمایه اجتماعی چطور و از چه زمانی خودش را در جنگ نشان داد؟ «سرمایه اجتماعی» در کشور ما از همان نخستین روزهای تهاجم دشمن،

خودش را نشان داد و در واقع به منصفه ظهور رساند و در ابعاد مختلف نقش آفرینی کرد. افشار مختلف مردم؛ اعم از دانش‌آموزان، دانشجویان، استادان دانشگاه، پزشکان، کشاورزان، کارگران و… با هر هویت و هر نگاهی با شروع جنگ خودشان را به منطقه هجوم رساندند و اولین شکست را همین سرمایه اجتماعی به دشمن وارد کرد. آن‌ها تصمیم گرفته بودند خیلی سریع و کوتاه سفره ایران را جمع و به گفته سدام، یک هفته‌ای خوزستان را از ایران جدا کنند؛ حتی وعده سخنرانی در ایران را هم دادند؛ اما همین دشمنی که قرار بود در یک هفته، استان پهنآور و زرخیز خوزستان را جدا کند، فقط ۳۴ روز پشت دروازه‌های خرمشهر گرفتار شد. دشمن فکر همه چیز را کرده بود، الا قدرت مردمی که در پشت سرمایه اجتماعی نهفته بود.

پس ما با سرمایه اجتماعی سخت‌ترین بحران‌ها را در آن سال‌ها پشت سر گذاشتیم! این اتفاق یک پدیده اجتماعی بود.

جنگ اصلاً خودش یک پدیده اجتماعی و از اتفاق، یکی از پیچیده‌ترین پدیده‌های اجتماعی بود. با شروع جنگ، مردم به صحنه آمدند و به دنبال آن مشارکت‌های اجتماعی شکل گرفت و نشان داد که ما در سخت‌ترین شرایط اگر چنانچه سرمایه اجتماعی را به دنبال خود داشته باشیم، می‌توانیم سخت‌ترین حوادث را پشت سر بگذاریم و از پیچ‌های تاریخی بسیار سخت عبور کنیم و کشور را در واقع به سمت رشد و توسعه به‌پیش ببریم. اینجاست که یک توسعه متوازن ایجاد می‌شود.

چند نمونه از مصداق‌های سرمایه اجتماعی را برایتان بگویم.

در خصوص مصداق‌های بروز سرمایه اجتماعی می‌توان به بسیج مردمی اشاره کرد. بسیج مردمی، قدرت نهفته‌ای بود که امام امت توانست آن را به میدان بیاورد. مردم در بحبوحه جنگ به‌رغم سختی‌ها و مسائل متعدد اقتصادی در کشور، نه تنها منابع انسانی جبهه‌ها را، بلکه منابع تدارکاتی و لجستیکی جنگ را نیز تأمین می‌کنند. به گفته یکی از فرماندهان، «فقط سلاح و مهمات بود که دولت و حاکمیت تأمین می‌کرد؛ مابقی مایحتاج جنگ از لطف و محبت مردم بود که به ما می‌رسید.» مردم آن روزها با وجود مشکلات فراوان اقتصادی، مباران‌ها، آمار بالای شهدا و… ایستادند و نه تنها خم به ابرو نیاوردند و گلایه‌ای نکردند، بلکه سفت و محکم پای جنگ ماندند و در صورت نیاز خودشان، سلاح هم به دست گرفتند.

به عقیده شما، در جامعه امروز چطور می‌توان مشارکت اجتماعی را تقویت کرد؟

در مجموع موضوع مشارکت اجتماعی و سرمایه اجتماعی در هشت سال جنگ تحمیلی بر ایران، در اوج خود قرار گرفت؛ امروز نیز اگر بخواهیم آحاد مردم جامعه را با انقلاب اسلامی همچنان همراه نگاه داریم، تنها راه حل آن، تقویت سرمایه اجتماعی یا همان اعتماد متقابل بین مردم و حاکمیت است. یادمان باشد، افتخار به گذشته و امید به آینده، مسیرش تنها از مسیر خلق سرمایه اجتماعی، عبور می‌کند.

چطور می‌شود از درس‌های آن روزها برای امروزمان استفاده کنیم؟

اگر قرار باشد از درس‌های آن دوره برای امروز استفاده کنیم، باید به چند مؤلفه توجه داشته باشیم. امروز یکی از مؤلفه‌های مهم، میدان دادن عملی به جوان‌هاست. دهه هفتادی و دهه هشتادی و… ندارد و اصلاً این تفکیک بندی‌ها درست نیست. این‌ها همه فرزندان این روزم‌زوم هستند. همه

سرمایه‌های اجتماعی این مردم هستند. آن دوره آدم‌هایی که آمدند و حماسه‌ها آفریدند، از دل همین سرمایه اجتماعی بودند. از همین بدنه مردم بودند. شما همین استان پهناور اصفهان را ببینید؛ استانی که خازری‌ها و ردانی پورها و هزاران شهید دیگر را به انقلاب اسلامی تقدیم کرد و امروز بیشترین آمار شهدای جنگ تحمیلی از آنش است. خب این‌ها از کجا آمدند. از دل همین مردم. از سرمایه اجتماعی مردم. نکته مهم اینجاست که چطور به این افراد، میدان داده شد؟ چطور استعدادها به منصفه ظهور رسید که کار را خودشان به عهده گرفتند؟ این خفاکشی‌هایی که امروزه در جامعه دیده می‌شود، به نظر من ضربه‌ای به سرمایه اجتماعی می‌زند که بعدها پیامدهای وسیع‌تری خواهد داشت. جوان‌های همین الان ایران هم که جوان‌های بسیار برومندی هستند که به لحاظ تحصیلات، دانش، تسلط به فناوری‌های امروزی و… در جایگاه بسیار خوبی قرار دارند؛ پس باید به آن‌ها میدان داد و کار را به خودشان واگذار کرد؛ نسل قبلی هم باید تصدی‌گری را کم کند و بیشتر نقش هدایتگری داشته باشد. باید جوان‌ها بیشتر وارد میدان شوند تا سرمایه اجتماعی دوباره و کم‌کم جایگاه خودش را پیدا کند. در شرایط حکمرانی هم باید بعضی جاها تجدید نظر کرد. اگر فرمانده لشکر امام حسین(ع) تاغذابه همه نیروهایش نمی‌رسید، خودش غذا نمی‌خورد و نیرویش شیفته این فرمانده می‌شد، نه به خاطر یک وعده غذا بود، بلکه به خاطر رفتار علی‌واری که داشت، این اتفاق می‌افتاد. امروز اگر به آموزه‌های دینی توجه شود، آسبکی که سرمایه اجتماعی ما دیده است، به سرعت ترمیم می‌شود و جوان‌های امروز ایران می‌توانند مثل همان جوان‌ها در صحنه‌های مختلف نقش آفرینی کنند؛ البته به شرط اینکه به‌درستی هدایت شوند.

و حرف آخر…

تنها چیزی که در پایان می‌گویم این است که دفاع مقدس سرشار از حوادثی است که عموماً برای امروز و آینده کشور درس‌آموز است؛ در حوزه بهداشت و درمان، در حوزه مخابرات الکترونیک، در حوزه مهندسی رزمی، در حوزه مدیریت، در حوزه مشارکت زنان و… همه این‌ها را که نگاه می‌کنی، حرف برای گفتن دارند. ما باید به ابعاد مختلف جنگ بپردازیم؛ نه فقط به صحنه‌های خط مقدم و رزم. مرارت‌هایی که مردم کشیدند و ایستادند، فداکاری‌هایی که مردم در جاهای مختلف کردند، موفقیت‌هایی که در حوزه‌های مختلف با دست‌خالی به دست آمد، همه و همه جای بحث و بررسی دارد.

## یکی بود؛ یکی نبود!

داستان‌هایی واقعی از روزهای همدلی

### هیزم‌هایی برای گرم کردن همه پسران ایران

نشسته بود در دکان کوچکش. دندان‌هایش از شدت سرما روی هم می‌خوردند. حس کرد الان است که در دهانش خرد شوند. خودش را تا جایی که ممکن بود به بخاری نفتی نزدیک کرد. به عکس علی که وسط قاب نشسته بود، نگاه کرد. دلش گرم شد. الان کجاست؟ آیا سردش است؟ یک لحظه از خودش بیزار شد؛ نشسته‌ای در جای گرم و راحت و پسرت و همه پسرهای ایران که در جبهه‌اند، چه می‌کنند با سرما؟ از روی صندلی فلزی که رنگ‌هایش جا به جا کنده شده و زنگ‌زده بود، برخاست و هیزم‌های توی مغازه را دسته کرد. باید تمام هیزم‌های خانه را هم دسته می‌کرد و تا عصر می‌رساند به راننده مینی‌بوس روستا. می‌خواست هیزم‌هایش برای گرم کردن علی بسوزد؛ برای گرم کردن همه پسران ایران…

### سه‌م من مال احمد

به لب‌های بچه‌ها نگاه کرد که ترک خورده بودند. هوا خیلی گرم بود؛ شاید بالای ۵۰ درجه! چند ساعت می‌شد آبی ننوشیده بودند؟ بهشان مژه‌ه دادند؛ مژه‌ه رسیدن آب و غذا. پسرک تدارکاتچی رسیده بود؛ با کوله روی دوشش رسیده بود در میانشان. بلند فریاد می‌زد: «هر کمپوت سه‌م سه نفر است؛ ملاحظه هم را بکنید.» چشمش روی صورت رنگ‌پریده احمد ماند. خون زیادی از پای زخمی‌اش رفته بود. به ناصر گفت: «من نمی‌خورم. سه‌م من مال احمد.» زبان خشکش چسبید به کام دهانش و زیر لب گفت: «صلی‌الله علیک یا ابدال‌الله‌الحسین(ع)».

### بوی گل محمدی

به هم قول داده بودند. با هم قرار گذاشته بودند امسال نصف محصول درخت‌های گل محمدی‌شان مر یا بشود و برسد به دست رزمنده‌ها. یکی‌شان می‌خواست دختر بفرستد خانه بخت؛ محصول آن دیگری را آفت‌زده و کم‌شده بود؛ امسال اما برایشان مهم‌تر از سودشان خدا بود؛ غوغا شده بود میانشان. مرد‌ها گل‌ها را ردیف، ردیف می‌چیدند و از خار‌هایشان جدا می‌کردند و زن‌ها… زن‌ها گل‌های پرپر شده را داخل آب‌جوش دیگ‌های روی شعله می‌ریختند تا با شکر حسایی بیزند و قوام بیایند. فردا که خنک شدند، نوبت ریختن توی شیشه‌ها و بسته‌بندی‌شان بود. روستا بوی گل محمدی و دود اسپند گرفته بود. بوی همدلی و جبهه‌ها را…!

### هی دوخت و دوخت!

ده تالیاس دوخته بود، ده تا با اندازه‌های مختلف. توی ذهنش هر ده رزمنده را تصور کرده بود که یکی‌شان، نسبتاً قدبلند و آن دیگری، چاق و دیگری، متوسط و… بود. هرچه پارچه داشت، هی دوخت و دوخت. چه کار بلد بود؟ زن چهل و چند ساله که شش تا بچه قدونیم‌قد داشت. به لباس‌ها نگاه کرد، شانه‌های خسته‌اش را تکیه داد به دیوار. لبخند بی‌رقمی زد؛ اما حس کرد دوباره جان دوبیده در انگشتانش. دلش سبک شده بود. از جایش بلند شد و وضو گرفت. لباس‌ها باید می‌رسیدند مسجد…

     ↓
نویسنده

     ↓
حدیث محمدی

### صاحب‌خونه مهمون نمی‌خوای؟

یه لایک، زدم!… دوتا نخودی، زدم!… نقشه را برای ساره می‌خواند؛ اما توی دلش رخت می‌شستند. قرار گذاشته بودند این بار که علی‌اکبر از منطقه برگشت، بروند پایوس امام‌رضاع(ع). تا او برگردد، قالی هم بافته شده بود؛ پول هم می‌آمد دستش؛ اما امروز دل شوره عجیبی داشت. از رادیو شنید که یک عملیات جدید انجام شده است. همان‌جا نذر کرد، نذر کرد تمام پول قالی را بفرستد برای رزمنده‌ها؛ شاید با این پول چند نفری راهی مشهد بشوند. صدای در خانه بلند شد. علی‌اکبر با صدای رسا گفت: «صاحب‌خونه، مهمون نمی‌خوای؟»



دخانیات در خیابان کمال اسماعیل تهیه کرده، پودر می‌کردند و داخل پاکت می‌ریختند و تحویل لشکر می‌دادند. جبهه پیر از حیوانات موذی بود؛ انواع مار و عقرب و رتیل که از تنباکو فراری بودند.

جبهه دارو هم می‌خواست. اعضای ستاد، از خانه خودشان، از خانه دوست و فامیل و آشنا داروهای اضافه را جمع می‌کردند و می‌آوردند و با کمک چند دانشجوی داروسازی، داروهای تاریخ‌گذشته را جدا و بقیه را دسته‌بندی می‌کردند تا تحویل جهاد یا سپاه دهند.

جبهه کتاب هم می‌خواست. از این طرف و آن طرف، کتاب جمع می‌کردند. دانش‌آموزها و دانشجویها و باسوادها، آن‌هایی را که به درد جبهه می‌خورد، جدا می‌کردند و به جبهه می‌فرستادند. جبهه برانکار در می‌خواست. سالی دوسه بار سراج‌ها می‌آمدند تا در دوخت برانکار کمک کنند.

شب که می‌شد، یک کامیون پیر از طاقه‌های برزنت وارد دانشگاه می‌شد و انتهای یکی از خیابان‌ها که سرپایینی بود، می‌ایستاد. چند نفر پشت کامیون می‌رفتند و یا علی‌گویان طاقه‌های سنگین را بلند و از همان بالا رها می‌کردند روی زمین. صدای افتادن طاقه‌ها می‌پیچید توی خیابان خالی و

خیابان، چند نفر آن پایین به اندازه‌قدر یک نفر با گچ علامت می‌زدند و سروه برانکار در امشخص می‌کردند؛ بعد چند نفر تند تند جمعشان می‌کردند و برای سراج‌ها می‌بردند. کنار خیابان را برای چرخ‌های مخصوص این کار برقی کشی کرده بودند. سراج‌ها پشت چرخ‌های مخصوصشان می‌نشستند و زیر نور کم‌سوی چراغ‌های دانشگاه تا صبح کناره برزنت‌ها را می‌دوختند تا بعد بچه‌های جهاد داخلش چوب بگذارند.

بچه‌های ستاد پشتیبانی با خودشان عهد کرده بودند از همه شئونات جنگ پشتیبانی کنند؛ از هر چیزی که به رزمندگان و جنگیدندان مربوط می‌شد؛ می‌خواست مریا و سوزنی خشک باشد یا کتاب و باند و گاز؛ می‌خواست برانکار باشد یا قانسقه و کفن و حجله. چه مادها که آنجا یادست خودشان برای بچه‌هایشان حجله دوختند و چه خواهرها که با دست خودشان برای برادرانشان کفن درست کردند. آن روزها ستاد پشتیبانی جنگ در دانشگاه اصفهان میزبان آدم‌های عجیبی بود!



# هشت سال جنگ با سلاح «همدلی»!

روایتی از تأسیس ستاد پشتیبانی جنگ در دانشگاه اصفهان

نویسنده: شبنم‌غفاری حسینی

همه ما جنگ را خوب می‌شناسیم. جنگ برایمان یعنی گلوله و آتش؛ یعنی خرابی و آوارگی؛ یعنی داغ‌آدم‌هایی که دوستشان داریم؛ برادر، پدر، فرزند، همسر و رفیق. جنگ ما در دفاع مقدس اما در کنار همه این‌ها، رنگ‌وبوی دیگری داشت، رنگ‌وبوی همدلی و رفاقت، یک‌رنگی و همدردی. ما آدم‌هایی داشتیم که دروهم جمع شده بودند برای جنگیدن؛ اما نه با گلوله و آتش، مهمان‌نواشان گلوله آبی‌چی و کلاش و بمب نبود، مهمان‌نواشان دوک‌های سبز و مشکی بزرگی بود که روی چرخ‌های خیاطی می‌گذاشتند و لباس می‌دوختند؛ طاقه‌های بزرگ برزنتی که بازمی‌کردند و پیرش می‌زدند و برانکار می‌ساختند. آن‌ها هم می‌چنگیدند؛ اما با سلاح مخصوص خودشان. لشکر دو هزار نفره‌ای بودند که فرمانده آن‌ها جوانی سی و چندساله بود به نام «عباسعلی یادگاری فر».

جنگ که شروع شد، یادگاری هم مثل بقیه جوان‌ها به جبهه رفت. آنجا بود که به فکر تأسیس یک مرکز پشتیبانی افتاد. کمبود مواد غذایی را دیده بود و رزمندگان که به اندازه کافی لباس برای رزم نداشتند و مجروحانی که نیاز به بانسمان و دارو داشتند.

یادگاری عضو شورای مدیریت جهاد دانشگاهی اصفهان بود. از جبهه که برگشت، طرح تأسیس ستاد پشتیبانی جنگ را با خودش به شورابرود. طرح تصویب شد و از آن روز، یادگاری مسئول پشتیبانی جنگ جهاد دانشگاهی اصفهان شد. دهم آبان ۱۳۵۹؛ درست یک ماه و ده روز بعد از آغاز جنگ، یادگاری کارش را با یک سالن دویست‌سیم‌متری در دانشکده علوم تربیتی شروع کرد. روز اول خودش

بود و یک سالن خالی که هیچ امکاناتی نداشت. همان جای یک اطلاعیه نوشت و مردم را برای همکاری دعوت کرد. اطلاعیه تا چند روز در رادیو و تلویزیون خوانده شد.

فردای آن روز هفت هشت نفر خانم با چرخ‌های خیاطی مارشال دم در سالن دانشگاه ایستاده بودند و بیست روز بعد تعدادشان رسیده بود به هزار و نصد نفر. اداره این تعداد نیرو، کار ساده‌ای نبود. یادگاری لیست حضور و غیاب و کارت شناسایی برایشان تهیه کرد. به گروه‌های کوچک‌تر تقسیم‌شان کرد و برای هر گروه یک سرناظر تعیین کرد. همه که نمی‌توانستند هر روز بیایند؛ هر کس روزهایی را که می‌خواست بیاید، مشخص می‌کرد. این طوری تعداد نیروها در هر روز معلوم بود و کار نظم می‌گرفت.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یادگاری به فکر رفت‌وآمدشان هم بود. با اتوبوس‌رانی و دستگانه‌های دیگر صحبت کرده و چند باری دعوتشان کرد به کارگاه پشتیبانی تا توانست ۳۰ دستگاه اتوبوس تهیه کند. مسی‌رها را طوری چید که تقریباً هیچ‌کس بدون سرویس نماند؛ حتی آن‌هایی که از رهنما و برخواست و روستاهای اطراف می‌آمدند.

برای بچه‌ها هم مهدکودک درست کرد. بازی می‌کردند، قرآن می‌خواندند، نقاشی یاد می‌گرفتند و تئاتر و سرود کار می‌کردند. کار پشتیبانی با دوخت لباس شروع شد. صدای چرخ‌های خیاطی در دیوار سالن را می‌نزداند و صدا به صدا نمی‌رسید.

تهیه بانسمان و گاز استریل را هم شروع کردند. اتاق گاز و باند جدا بود؛ استریل و ضد عفونی شده. لباس بیمارستان و اتاق عمل هم می‌دوختند.

کم‌کم خشک‌کردن سبزی و پخت مریا و درست‌کردن ترشی نیز به کارهایشان اضافه شد. زن و مرد در کنار هم کار می‌کردند؛ می‌دادند فرزندان، فرزندان این مژروبووم، در جبهه چیزی کم داشته باشند.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

یکی از خانم‌ها از باغشان به می‌آورد. آن قدری بود که گونی‌بار و انت کند و به ستاد بیآورد. محصولی که اگر می‌فروخت، خرج و مخارج چندین ماه راتأمین می‌کرد.

## زنی که فرمانده «گردان نانو‌ها» بود

همراه با «فاطمه ملکی» و روایت کتابش که این روزها از آن رونمایی شده است

نویسنده: دایرگروه پایداری

رتیب تاج‌الدین

«گردان نانو‌ها» کتابی است که زمان زیادی از انتشار آن نمی‌گذرد؛ کتابی که «فاطمه ملکی» آن را نوشته و در یکی از روزهای هفته دفاع مقدس، یعنی همین دوسه هفته پیش در اصفهان از آن رونمایی شده است. این کتاب به نقش زنان در پشتیبانی جنگ می‌پردازد؛ البته محوریت این کتاب روستای «خانوک» از توابع زرنند کرمان است؛ روستایی که زنانش در سال‌های جنگ تحمیلی نقش پررنگی در پشتیبانی از رزمندگان داشته‌اند.

با «فاطمه ملکی» که اهل اصفهان و متولد ۱۳۲۶ است، همراه شدیم و در خصوص روزهای نوشتن «گردان نانو‌ها» با او به گفت‌وگو نشستیم. ملکی خودش را دانش‌آموخته رشته عکاسی معرفی می‌کند. او پیش از این نیز «بیزله برد جلّه»؛ خاطرات مردم عراق از ایام شهادت حاج قاسم سلیمانی و ابومهدی المهدیس را به صورت مشترک با دیگران لقمه‌های نان نوشته است. گردان نانو‌ها شامل یکصد خاطره در ۱۸۱ صفحه است که انتشارات راه یار بهمن ۱۴۰۱ آن را به چاپ رسانده است.

فاطمه ملکی چطور می‌شود نویسنده؟

سال ۹۸ با دفتر مطالعات تاریخ شفاهی در اصفهان آشنا شدم. آن زمان

گروه، مشغول گردآوری اطلس محله علی‌قلی‌آقا بود که من هم کارم را آنجا شروع کردم؛ البته اوایل کار نویسندگی انجام نمی‌دادم؛ کارم فیش‌برداری و جمع‌بندی بود؛ تا اینکه کار تدوین و نویسندگی را در همان پروژه شروع کردم که البته آن کار هم گروهی بود. بعد از این پروژه، پروژه‌های فردی به من پیشنهاد شد و اولینش همین گردان نانو‌ها بود.

گردان نانو‌ها کتابی است با موضوع پشتیبانی جنگ که به زنان روستای خانوک از توابع زرنند کرمان می‌پردازد. روستایی که زنانش نقش مهمی در دفاع مقدس داشتند.



پس روایت کتاب زنانه است؟

بله؛ غالب روایات زنانه است و فصل پررنگ این روایت‌ها در خصوص پخت نان و ارسال آن از روستا به جبهه‌هاست.

خانم ملکی کار نوشتن گردان نانو‌ها را از چه سالی شروع می‌کنند؟

مرحله اول، انجام مصاحبه‌ها بود که با من نبود و توسط گروهی دیگر انجام و جمع‌آوری شده بود؛ منتهی موقعی که مصاحبه‌ها را کنترل کردم، متوجه شدم نیاز به تکمیل دارد؛ لذا مجدد مصاحبه‌های تکمیلی انجام و بعد از آن کار تدوین کتاب آغاز شد. با این حساب، استارت کار از پاییز ۱۳۹۸ خورده شد و تا بهار و تابستان ۱۴۰۱ ادامه داشت؛ البته در طول این زمان من مشغول پروژه‌های دیگری هم بودم و صرفاً تمرکز روی گردان نانو‌ها نبود.

گردان نانو‌ها از چه برای مخاطب می‌گوید؟

گردان نانو‌ها کتابی است با موضوع پشتیبانی جنگ که به زنان روستای خانوک از توابع زرنند کرمان می‌پردازد. روستایی که زنانش نقش مهمی در پشتیبانی جنگ در هشت سال دفاع مقدس داشتند.

پس روایت کتاب زنانه است؟

بله؛ غالب روایات زنانه است و فصل پررنگ این روایت‌ها در خصوص پخت نان و ارسال آن از روستا به جبهه‌هاست.

از زنانگی روایت این کتاب برایمان بگوید.

با شروع جنگ، زنی از اهالی روستا به نام زهره اسدی که به خاطر رفتن به

کرپلا معروف به کل‌زهرها بوده است، با پیشنهاد سردار سلیمانی، کار پخت نان و ارسال آن به لشکر کارالله کرمان را برعهده می‌گیرد. کل‌زهرانه تنها خود، بلکه همه زنان روستا را برای این امر بسیج می‌کند و مدیریت این کار را تا آخر جنگ برعهده می‌گیرد. با این اتفاق، حول و حوش ۹۰ نفر از خانم‌های روستا مشغول پخت نان می‌شوند.

این نان‌ها تفاوتی با نان‌های معمولی داشته‌اند؟

ویژگی خاص این نان‌ها، خشک‌بودن آن‌ها بوده است که اصطلاحاً به آن‌ها می‌گفتند نان بربری. زنان روستا این مدل نان را می‌پختند و به واسطه همین کل‌زهرها به جبهه‌ها ارسال می‌کردند.

آیا کتاب فقط به همین موضوع پخت نان می‌پردازد؟

خیر؛ در کنار این موضوع، فصل دیگری در کتاب داریم که با توجه به تعدد فراوان پشتیبانی زنان روستا در حوزه‌های دیگر، به آن‌ها می‌پردازد؛ کارهایی مثل خیاطی، بافتنی، تهیه ماست و لبنیات و کشک و قارار، پخت مریا، دوخت پشه‌بند و حتی تولید داروهای گیاهی و ارسال برای جبهه.

شخصیت پررنگ کتاب همان کل‌زهرهاست؟

کل‌زهرها شخصیت محوری کتاب نیست؛ اما شخصیت پررنگ این کتاب



بی شک تداوم آرمان ها و اهداف انقلاب نیازمند استمرار این مشارکت در صحنه های مختلف و احساس مسئولیت در قبال سرنوشت کشور است. مشارکت سازنده و کارآمد مردم، وجدان کاری و انضباط اجتماعی، آگاهی، انگیزه و غرور ملی، حفظ ارزش های دینی و استقلال در جهت سرفرازی کشور، شادابی و نشاط عمومی، پاسخ گو بودن حکومت در برابر مردم، رواج تقویت فرهنگ نشاط و امید، تقویت خودیاری و اتکال به نفس، قانون گرایی، اعتدال فرهنگ عمومی، تقویت روحیه اعتماد به نفس جوانان و گسترش فضای محبت، مودت و همبستگی در جامعه، همگی سرمایه های اجتماعی به شمار می آیند که کیفیت وحدت عمومی را از قاعده می بخشد (صحیفه امام، ج ۲، ص ۹۵).

خون و آخرین نفس یچنگم؛ اما تصمیم امروز فقط برای تشخیص مصلحت بود و تنها به امید رحمت و رضای او از هر آنچه گفتم، گذشتم، و اگر ابرویی داشته ام یا خدا معامله کرده ام، عزیزانم، شما می دانید که تلاش کرده ام راحتی خود را بر رضایت حق و راحتی شما مقدم ندارم. خداوند، تومی دانی که ما سر سازش با کفر را نپذیریم. خداوند، تومی دانی که استکبار و آمریکای جهان خوار گل های باغ رسالت تو را بر پریر کردند. خداوند، در جهان ظلم و ستم و بیاد، همه تکیه گاه ما تویی و ما تنها ی تنها ییم و غیر از تو کسی را نمی شناسیم و غیر از تو نخواسته ایم که کسی را بشناسیم. ما را یاری کن که توبهترین یاری کنندگان!» (صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۹۵).

## تداوم اهداف انقلاب: نیازمند استمرار مشارکت اجتماعی

جنگ راهدایت می کرد و در حالی که جمهوری اسلامی ایران رسماً از سوی آمریکا و اروپا تحریم تسلیحاتی شده بود و بسیاری از کشورهای جهان با در مقابل تجاوز سکوت کرده و در وارد آوردن فشار بر ایران مشارکت داشتند یا رسماً در صف حامیان صدام قرار داشتند؛ سپاه اسلام توانست با نیروی ایمان به خدا و فرمان بری از رهبر خویش برنده این جنگ نابرابر شود. امام در پذیرش قطعنامه می فرماید: «مردم عزیز و شریف ایران، من فرد فرد شما را چون فرزندان خویش می دانم و شما می دانید که من به شما عشق می ورزم و شما را می شناسم؛ شما هم مرا می شناسید. در شرایط کنونی آنچه موجب امر شد تکلیف الهی ام بود، شما می دانید که من با شما پیمان بسته بودم که تا آخرین قطره

بین المللی، بر اقتدار این نظام بیفزاید. ایشان با بهره گیری از اعتماد ملی، تعمیق وحدت و همبستگی ملی، تجمیع کلیه اقشار و گروه ها و شرکت مؤثر همه افراد جامعه توانست از تمامی امکانات بالقوه جمعی در فرایند انقلاب اسلامی استفاده کند و با افزایش اعتماد میان مردم و کارگزاران کشور را در برابر بیگانگان بیمه کند. این همبستگی موجب مواضع استوار امام خمینی و مردم ایران در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران نیز شد. فرمان امام مبنی بر بسیج عمومی و تشکیل ارتش بیست میلیونی که با استقبال جوانان انقلابی ایران مواجه شد و اعزام آنان به خیل رزمندگان به جبهه ها، فضای ایران را درگون ساخت (صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۲۴۲). امام خمینی با حمایت مردم

و با شکستن انحصارگرایی در عرصه روابط بین الملل و برهم زدن معادلات جهانی و منطقه ای اعتماد به نفس را در مسلمانان تقویت کند و بر اساس سیاست «نه شرقی نه غربی» (صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۳۹۸) بارقه امید را در دل میلیون ها مسلمان و مستضعف جهان بیدار نگه دارد. امام خمینی (ره) توانست با ارائه ارزش های دینی که باور قلبی مردم بود و اتیان بر آموزه های فقهی و اسلامی، آنان را به پیروی بی چون و چرا از فرامین خود فراخواند و با برخورداری از جذابیت، مشروعیت و اعتبار در میان افراد جامعه به خواسته های انقلاب جامعه عمل ببوشاند و جنگ روانی و تبلیغاتی دشمنان به خصوص در دوران جنگ تحمیلی را خنثی کند و با مدیریت بحران های داخلی و

قرن حاضر در جهان توسعه یافته به «عصر اطلاعات» و گسترش مناسبات عقلانی و پایان عصر ایدئولوژی در «دهکده جهانی» اعلام می شد. در چنین زمانی انقلاب اسلامی ایران به وقوع پیوست و جهانیان را به شگفتی واداشت؛ زیرا این حرکت عظیم با اتکا به قدرت دینی و معنوی شکل گرفت و معنویت ارزش های اسلامی را محرک و هدف خود قرار داد. اندیشه انقلاب اسلامی به عنوان نمونه ای تازه از نظام حکومتی در چشم انداز جهانی که از سرچشمه زلال اسلام ناب نشئت گرفته بود، توانست در زمانی کوتاه مرزهای محدود جغرافیایی را درنوردد و پیام اصلی خود را که همانا مبارزه با ظلم و ستم و برپایی حکومتی عادلانه بود، به دورترین نقاط جهان برساند

## ادبیات پایداری

### تنوهای همیشه روشن

به روایت معصومه رسولی

تریلی تریلی نان از ملارد عازم جبهه می شد. گاهی اوقات پنجاه تا کیسه آرد می آوردند و نمی گفتند چه زمانی نان ها را تحویل بدهیم. یک وقت هایی هم زمان تحویل را مشخص می کردند و می گفتند باید از ملارد متلاجهارتا تریلی نان برود. این جور وقت ها دیگر هر چه آرد بود، می آوردند و خالی می کردند منزل شمسی خانم و بقیه خانم های جهاد پاتوی مسجد یا حسینیه ملارد؛ بعد همه بسج می شدیم و شب و روزمان می شد سرکله زدن با خمیر و آرد تا نان به آن تاریخ برسد.

با مدیریت خوب شمسی خانم و اکبر آقا آن سال ها ملارد جزو محورهای اصلی نان پزی شد. به خاطر بافت و موقعیتی که ملارد داشت، تنورها در خانه محفوظ مانده بود؛ گاهی هم پیش می آمد که خانواده ای تصمیم می گرفت خانه اش را بازسازی کند؛ هم همان سال ها میرزا رفیع ذاکری، شیخ مسجد جامع ملارد، خانه اش را تخریب کرد و با نوسازی خانه اش، تنورش هم از بین رفت. برای همین نیروهای جهاد آذرخای جنگ تصمیم گرفتند جایی را به صورت مجزا برای پختن نان جبهه درست کنند. این موضوع را یک بار وقتی که همه دورهم نشسته بودیم و داشتیم توی خانه شمسی خانم، ناهار می خوردیم، از زبان جهادگرها شنیدیم. می گفتند تعداد تنورها دارد کم می شود. اگر بشود در آینده چنین فکری بکنیم، خوب است.

با این حال این فکر هیچ وقت عملی نشد. تا زمانی که جنگ بود و جهاد آرد می آورد، تنور هیچ خانه ای خاموش نشد.

# بسیستمی

ضمیمه پایداری / دوره جدید شماره ششم / چهارشنبه ۲۶ مهر ۱۴۰۲

## تلنگر

برای بازگرداندن دلمان و هزاران مغز برای متوقف کردن نمان اصلی در کارند که اگر نمی توانند بازمان دارند، لااقل منحرفمان کنند. خدایا، یاری ما کن تا در راهی که آغاز شده است تا آنجا که توان داریم، تلاش کنیم.

«شهیده زهره بحرینیان»

## بهانه ای برای امتداد



ششمین شماره بیسیستمی چی را به نام خانم حضرت زینب سلام الله علیها بسته ایم: «**السلام علیک یا بنت زلی الله، السلام علیک یا بنت زلی الله...**» یادمان باشد؛ کربلا زینب می خواهد تا کربلا را بیان کند و مکتب حسین، نگاه زینب می خواهد تا کربلا را خوب بیان کند. اگر کربلا بزرگ ترین صحنه عبودیت بود، پس زیباست و اگر زینب زیبا دید، یعنی انتهای رضای بودن به معشوق است. معبود هر چه خواست، زیباست و عبد هر چه زیباتر ببیند، عاشق تر است. این است رمز ماندگاری عشق بازی یاران حسین در کربلا...!

## کتابخوان

### «زنان جبهه جنوبی»!



کتاب «زنان جبهه جنوبی»، روایت پشتیبانی جنگ زنان اهواز است که در واحد تاریخ شفاهی دفتر مطالعات جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی انتشارات راه یار، منتشر شده است. تحقیق کتاب را مریم مرادی کوه باد انجام داده و نگارش اسکندری آن را تدوین کرده است؛ البته داخل جلد، نام دو محقق دیگر؛ زهرا قراچه و زینب بابایی هم آمده است. تاریخ انتشار کتاب، سال ۱۴۰۲ با شمارگان ۱۰۰۰ نسخه است؛ ۲۱۶ صفحه و ۷۰ هزار تومان قیمت دارد. طرح جلد کتاب، جیب پیراهن خاکی رزمنده هاست؛ همراه دکمه و قرقره با دوخت قرمز ضربان قلب. اگر کتاب را به دست بگیریم، انگار جنس پارچه ای دارد. نام کتاب هم روی تکه چسبی نوشته شده است که معمولاً در خیاطی روی لباس یادداشت می کنند. این کتاب تلاش کرده است گوشه ای از صحنه های مجاهدت دختران و زنان در پشت صحنه جبهه را روایت کند. این روایت ها حاصل ۱۵۰ ساعت مصاحبه از سرگذشت زنان اهواز است. تحقیق این مجموعه از ۱۳۹۶ آغاز و شهریور ۱۳۹۹ تمام شد. مرحله اول نگارش کتاب از آذر همان سال آغاز شد و پس از شش ماه به پایان رسید.

نام راوی نوشته شده است. حدود ۲۵ راوی خاطره گفته اند؛ گاهی یک راوی چند خاطره گفته است.

زهرا شمس در نخستین خاطره گفته است؛ جایی نبود تا لباس رزمنده ها را بشویند، بوی خون همه جا پراکنده می شد. لب شط هم خطر افتادن در آب بود. بی بی علم الهدی و آقای عادلین جایخانه را گرفتند و مواد شوینده آوردند. با شروع جنگ، حتی خانه های قدیمی که گاهی محل برگزاری روضه و قرآن بودند، تبدیل به واحد پشتیبانی جبهه شدند. آنجا هم هر کسی جایخانه را می شنید، برای کمک می رفت.

شاید خاطره های تک تک این بانوان نمی توانست به تنهایی کتاب شود؛ اما جمع آوری همین خاطره های کوتاه هم به خواننده برای شناخت نقش زنان در جنگ، کمک می کند. این مجموعه روایت، ۹ فصل و در مجموع ۲۶ خاطره به انضمام تصاویر رنگی و اسناد دارد. نام فصل های کتاب عبارتند از: زدودن غبار و خون از پیراهن دفاع، وصله پینه ها، بسته های پیشکشی، مرهمی بر زخم های جنگ، اهواز زندگی، پشتیبانی از پشت نیمکت ها، دست پخت مادرانه، برای روزی که مردها نباشند و کاروان حضرت زینب (س)، خاطره ها دسته بندی شده اند و با نام فصل ارتباط دارند. بیان هر خاطره

## روایت عکس



شما می توانید عکس ها، خاطره ها و دل نوشته های خود با موضوع های هشت سال جنگ تحمیلی، شهدای دفاع مقدس و شهدای مدافع حرم را از طریق شبکه اجتماعی تلگرام به آی دی @esfibanews برای ما ارسال کنید تا هر هفته در بیسیستم چی آن ها را چاپ کنیم. توصیه می شود عکس ها برای انتشار با روایت آن ها برای ما ارسال شود؛ در ضمن مخاطبان مطالب حوزه ابشار و شهادت روزنامه «اصفهان زیبا» با مراجعه به کانال تلگرامی بیسیستم چی به آدرس Telegram.me/Bicimchee می توانند در جریان مطالب منتشر شده در ویژه نامه ها و صفحه های پایداری این رسانه قرار گیرند.

کانال تلگرامی بیسیستم چی



کانال تلگرامی روزنامه اصفهان زیبا